



احیاگر فرهنگ و زبان فارسی

دکتر احمد ابومحبوب

کتاب ماه ادبیات شماره ۱۷ - پیاپی ۱۳۰ - شهریور ۱۳۸۷

نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مرکز جامع علوم انسانی



«وقتی ملتی شکست می‌خورد و مقهور می‌شود، تا زمانی که زبان خود را از کف نداده، گویی کلید زندانش را در دست دارد.»

الفونس دوده

تاریخ ایران، از سقوط حکومت ساسانیان تا استقلال و احیای دوباره، شاهد فراز و نشیب‌های بسیاری بوده است. با تهاجم نظامی عربان به ایران، کلیه نظام‌های اجتماعی و فرهنگی ایران رو به فروپاشی رفت و دوران آشوب‌های ایران آغاز شد. خطر بزرگی تمامی فرهنگ ایران را تهدید می‌کرد که همانا از دست دادن شخصیت فرهنگی و هویت ایرانی بود. بیم این می‌رفت که ایران نیز مانند مصر و سوریه و لبنان و دیگر سرزمین‌های تسخیر شده به وسیله مسلمانان، زبان خویش را از دست بدهد و یکسره عرب گردد؛ اما ایرانیان که سابقه دوران جهالت نداشتند و از تمدن و فرهنگ نیرومند و والایی برخوردار بودند، هرگز نتوانستند هویت فرهنگی خویش را نادیده بگیرند و چنین بیندیشند که هیچ فرهنگی نداشته‌اند.

زبان عربی به شدت تلاش می‌کرد که جانشین زبان پارسی گردد، اما با وجود اینکه «در طی دو قرن که مابعد از اسلام ادبیات منظوم و منثور نداشتیم غالباً توده مردم، از آفرینش ادبی بازنمی‌ایستادند و به فارسی دری و لهجه‌های دیگر شعر و تصنیف می‌گفتند، ولی سیاست حکام ایرانی و طبقات مرفه جامعه جز این بود... بزرگان برای حفظ ضیاع و عقار خویش عرب شده بودند، هر کسی هر چه را که از آن او بود حفظ می‌کرد. بزرگان ضیاع و عقار را، و مردم، زبان و فرهنگ خود را.» (راوندی، ۱۳۸۲، صص ۵ - ۸۴)

در واقع، آن اشراف زمیندار و حاکم برای حفظ خود و اموالشان و امارتشان حاضر به تسلیم و فروش تمدن و فرهنگشان نیز بودند و شدند. بدین ترتیب بود که «در سه سده نخستین بعد از استیلای عرب بر ایران، زبان عربی زبان آموزش، ادبی، دیوانی و مایه مقام و منزلت بود.» (آربری، ۱۳۷۱، ص ۷۱). آن حکام جاه‌طلب، برای حفظ موقعیت خود، تحقیر زبان فارسی را روا دانستند و حتی برخی مانند طاهر بن عبدالله، سرسلسله طاهریان، کتاب‌های فارسی را به آب می‌انداختند و نابود می‌کردند. پیش

از او نیز بسیاری این کار را انجام داده بودند و پس از او نیز. در واقع طاهریان به زبان و فرهنگ ایرانی توجهی نداشتند و زبان عربی را ترجیح می‌نهادند. تحقیر زبان فارسی تا آنجا پیش رفت که حتی در اندیشه ابوریحان بیرونی نیز رسوب یافت. بدین ترتیب، از طریق حاکمان عرب زبان و حکومت‌های دست‌نشانده عربان، بر این تلاش می‌شد که آخرین سنگر و پایگاه مقاومت فرهنگ ایرانی در هم شکسته شود. حتی شاعران شعوبی نیز به عربی شعر می‌سرودند. شاید توجه نداشتند که زبان فارسی سنگر بسیار مهمی است و شاید هم به عمد می‌خواستند سخنانشان را به گوش حکام عرب و عرب‌زدگان برسانند. با این حال، همین نهضت در نهایت باعث توجه به زبان فارسی می‌شود.

ایرانیان در سه زمینه به مقاومت پرداختند:

۱. زمینه سیاسی - که عبارت بود از نفوذ در دستگاه خلافت و نیز ایجاد حکومت‌های منطقه‌ای ایرانی. اگرچه آنان نیز بیشتر با یکدیگر درگیر بودند و همین باعث شکست آنان می‌شد.

۲. زمینه اجتماعی - که عبارت بود از جنبش‌های گوناگون ملی و مذهبی و ایدئولوژیک که با خیانت برخی ایرانیان به شکست منجر شد.

۳. زمینه فرهنگی - که عبارت بود از ایجاد زبان رسمی ادبی یگانه برای ایرانیان و احیای آن به وسیله توجه به شعر فارسی.

این سومین جبهه، پیروزی نهایی را به همراه داشت.

آن گونه که تاریخ نشان می‌دهد، نخستین کسی که به این حوزه توجه کرد و از آن حمایت به عمل آورد، یعقوب لیث بود. بدین ترتیب او بنیانگذار نهضت فارسی‌گرایی شد اما خود به دلیل جنگ‌های متوالی نتوانست آن را ادامه دهد و سیاست او به وسیله سامانیان تداوم یافت؛ هر چند که همه اینها نیز خود حاصل احیای روح ملی ایرانیان بود. «از آغاز قرن سوم هجری فکر احیای آزادی و استقلال ایران در دل سران خاندان‌های کهن و نژاده ایرانی راه یافته بود.» (راوندی، ص ۱۲۰)

اهانت‌هایی که بنی‌امیه به واسطه نژادپرستی به ویژه علیه ایرانیان انجام می‌دادند باعث قیام ایرانیان و در نهایت سقوط بنی‌امیه شد و بنی‌عباس گویا از اشتباه آنان پند گرفتند و به ایرانیان توجه بیشتری کردند و بدین ترتیب نفوذ عنصر ایرانی در دستگاه خلافت گسترش یافت. این وضع تا پایان عهد مأمون

ادامه داشت؛ هرچند که خلفا همواره از نفوذ ایرانیان بیم داشتند؛ کشتار ابومسلم و خاندان برمکی نشانه بارزی از این بیم است. اما عباسیان نیز بیکار ننشستند و به فعالیت‌های خود علیه نفوذ ایرانیان ادامه دادند. پس از مرگ مأمون، معتصم که نه به ایرانیان اعتماد داشت و نه به عربان، متوجه ترک‌نژادان شد و آنان را به داخل دستگاه‌ها نفوذ داد تا علیه هر دو گروه یاد شده به کار گیرد. انحطاط جامعه‌های اسلامی از همین جا آغاز شد.

از طرفی، ورود عناصر و قبیله‌های عرب و قبیله‌های ترک به ایران و اختلاط آنان با ایرانیان موجب درگیری‌های سیاسی و اجتماعی فراوانی شد و فضای قرن‌های سوم و چهارم را برآشفته. تاریخ، درگیری‌های فراوانی را در این دوران نشان می‌دهد. این دورانی است که رودکی را در خود دارد.

به نظر می‌رسد که با همه اینها، نواحی شرقی، یعنی خراسان و ماوراءالنهر از آرامشی نسبی برخوردار بودند. «در آن روزگاران ماوراءالنهر سرزمینی حاصلخیز و پرجمعیت بود چنانکه در تمام آن دیار کمتر جایی یافت می‌شد که از آبادانی خالی می‌بود.» (زرین کوب، ۱۳۶۷، ص ۱۸۱). اما به هر روی، آشوب‌هایی نیز در همان نواحی در می‌گرفت. در این دوران امیر اسماعیل سامانی بر سراسر خراسان تسلط یافت و بدین ترتیب کار سامانیان بالا گرفت و جانشینانش تا سال ۳۸۹ بر کل خراسان و ماوراءالنهر تا کرمان و ری حکومت کردند و پس از او احمد بن اسماعیل و سپس نصر بن احمد حکومت کردند (ن.ک: منهای سراج، ۱۳۶۳، ص ۲۰۶). رودکی در زمان همین نصر بن احمد به دربار راه یافت. این نصر سی سال حکومت کرد و همین امر می‌تواند نشانه‌ای از آرامش نسبی در دوران او باشد؛ اگرچه جنگ‌های متعددی در دوران او نیز وجود داشت. نظامی عروضی در چهارمقاله، بخشی از دوران او را زمان آبادانی و آرامش کامل معرفی می‌کند (ن.ک: نظامی عروضی ۱۳۶۴، ص ۴۹). می‌توان با نظامی عروضی همسخن شد و دوران نصر بن احمد را اوج دوران سامانیان دانست.

سامانیان از نوادگان سامان خداه، حاکم بلخ، و از تبار بهرام چوبینه بودند. این سامان خداه در اصل هنوز زرتشتی مانده بود اما بعدها ظاهراً مسلمان شد. تاریخ، آشوبی را در بخارا

علیه او نشان می‌دهد که سرانجام با موفقیت وی به پایان رسید (ن.ک: منهای سراج، ص ۲۰۶). و خاندان او رفته‌رفته بر بخارا و کل ماوراءالنهر تسلط یافتند. زرتشتی بودن او نشان از این دارد که وی هنوز به فرهنگ کهن ایرانی دلبستگی و وابستگی داشته است. خاندان‌های بسیاری همچون او در شرق ایران هنوز وجود داشتند. شاید به همین دلیل است که توجه به زبان و فرهنگ ایرانی در این خاندان تداوم یافت و آنان را بنیانگذار رستاخیز فرهنگی ساخت. توجه سامانیان به زبان و ادب فارسی باعث شد که ادبیات فارسی که از عهد طاهریان و صفاریان به وجود آمده بود با سرعتی عجیب طریق کمال گیرد و شاعران و نویسندگان بزرگی به وجود آیند و بنیاد ادب فارسی به نحوی نهاده شود که اسباب استقلال ادبی ایران به بهترین وضعی فراهم گردد. علاوه بر این در زمان و قلمرو سامانیان، آزادی مذهبی و علمی وجود داشت که زمینه را برای رشد و گسترش اندیشه‌های علمی فراهم می‌کرد. بدین ترتیب «باید رستاخیز واقعی نظم و نثر و ادب فارسی را از عهد سامانیان شمرد (۳۹۰ - ۲۶۲). در زمان سامانیان، فارسی دری که درحقیقت دنباله زبان پهلوی دوران ساسانیان بود، زبان رسمی دولت و دربار شد و شاعران نامداری چون رودکی و شهید بلخی و ابوشکور بلخی و غیره پیدا شدند... حتی بجاست که فردوسی بزرگ را نیز منسوب به آن دوران بدانیم... به این ترتیب از آغاز قرن چهارم هجری، زبان فارسی اندک‌اندک بنا به تمایلات عمومی، زبان تازی را از زندگی ادبی و رسمی و اداری بیرون راند، و ارباب ذوق به زبان پارسی به شعر و شاعری می‌پرداختند.» (راوندی، ص ۸۵)

در دوران منصور سامانی و پسرش نوح دوم بود که حماسه‌های پارسی مورد توجه قرار گرفت و دقیقی به تشویق همین نوح بن منصور سامانی، سرایش حماسه ایرانی‌اش را آغاز کرد و می‌دانیم که این جریان در نهایت به فردوسی رسید. زرتشتی بودن دقیقی را نیز در دربار سامانیان از یاد نبریم.

بدون تردید هدف آنان گسترش استقلال سیاسی و فرهنگی بود. من تردیدی ندارم که حرکت سامانیان و شاعران و نویسندگان دربار آنان را می‌توان جنبشی در برابر حرکت و جریان ضد ایرانی افرادی همچون صالح بن عبدالرحمان و دیگر

اما این رودکی است که در دربار سامانیان بالاترین ارج و قرب را دارد.

از طرفی، احمد بن اسماعیل، پدر همین امیرنصر سامانی در واقعه‌ای کشته می‌شود. وی نیز دیوان اداری را از دری به عربی برگرداند. «احتمال اینکه دبیران درگاه بدان سبب که وی دیوان را از زبان دری به عربی نقل کرد در قتل وی تحریک و مداخله کرده باشند نیز رفته است.» (زرین کوب، ص ۱۹۳).

در هر حال، در حمله صفاریان به قلمرو سامانیان، مردم نیز با حمایت از سامانیان گرایش خود را نشان دادند. «واقع آن بود که بر حسب روایت طبری در تمام ماوراءالنهر مردم و مخصوصاً نجبا و دهقانان طالب آرامش و صلح بودند و به همین سبب به حکومت خاندان سامانیان بیشتر رغبت داشتند تا به ماجراجوی صفاری، که دوام دولت خود را به جنگ و شمشیر وابسته می‌دانست. خاصه که مردم در ماوراءالنهر مطمئن بودند به رغم فرمانی که خلیفه به عمرولیث داده است میل قلبی او به اسماعیل بیشتر است و حتی مقاومت اسماعیل در مقابل عمرو که در ظاهر مقاومت در مقابل فرمان خلیفه است در واقع به اشارت پنهانی بغداد است... از این رو در ماوراءالنهر عام و خاص در واقع سامانیان را می‌خواستند.» (زرین کوب، ص ۱۸۶). به هر صورت، این امر نشانه گرایش مردم عادی و عامی به سامانیان است که از طرفی تلاش داشتند آرامش و آسایش را برقرار کنند و از دیگر سو فرهنگ و زبان پارسی را احیا کردند که در دل مردم جای داشت.

زمانی که نصر بن احمد بر تخت نشست، هنوز هشت ساله بود. در نتیجه، اداره امور به محمد بن احمد جیهانی سپرده شد که با تدبیر خود، هم حکومت را اداره کرد و هم احیای فرهنگی را هدایت کرد. در همان دوران کودکی نصر بن احمد و نیز بعدها عده‌ای از خاندان سامانیان عصیان کردند اما به تدبیر جیهانی همه آنها فرونشست (ن.ک: منهج سراج، ص ۲۰۸). البته در این امور، بلعمی و حمویه نیز یاور او بودند (ن.ک: ابن اثیر، صص ۴۶۶۳ - ۴۶۶۰).

در این دوران حکومت ایرانی نصر بن احمد چنان استحکام و گسترش و شهرتی یافته بود که بعدها حتی خاقان چین نیز درخواست خویشاوندی بدو داد تا از طریق ازدواج دخترش با

پیروان ایرانی او دانست که به خاطر چالپوسی و رسیدن به مقام و موقعیت، در قرن اول هجری، زبان دیوان‌ها و دستگاه‌های حکومتی را به عربی برگرداند و زبان فارسی را از اعتبار و اهمیت انداخت. شاعرانی مثل استاد رودکی بودند که دوباره زبان و ادب پارسی را به اعتبار و اهمیت خویش ارتقا دادند و شایستگی آن را برای والاترین اندیشه‌ها و عواطف نشان دادند. جالب است که در مقدمه ترجمه تفسیر طبری آمده است که همه پیامبران و شاهان از زمان آدم تا اسماعیل، پسر حضرت ابراهیم، به پارسی سخن می‌گفتند. این کلام درست نقطه مقابل آن ادعاست که عربان می‌گفتند نخستین کسی که به عربی سخن و شعر گفت، حضرت آدم بود. این مقابله بسیار مهم است. عبارت‌های این مقدمه چنین است: «دیگر آن بود کاین زبان پارسی از قدیم بازانستند از روزگار آدم تا روزگار اسمعیل پیغامبر (ع)، همه پیغامبران و ملوکان زمین به پارسی سخن گفتندی و اول کس که سخن گفت به زبان تازی اسمعیل پیغامبر بود (ع)، و پیغامبر ما صلی الله علیه از عرب بیرون آمد و این قرآن به زبان عرب بر او فرستادند، و اینجا بدین ناحیت زبان پارسی است و ملوکان این جانب ملوک عجمند.» (طبری، ۱۳۵۶، ص ۵)

این امر نشان از اوج احیای روحیه ملی در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد دارد که از طریق زبان پارسی صورت گرفته است. از اینجاست که ما رفته‌رفته به نقش احیای رودکی پی می‌بریم. این جریان ترجمه مربوط به مدتی پس از رودکی است؛ یعنی زمانی که شاعرانی همچون رودکی، پایه‌های زبان فارسی را تحکیم بخشیدند و گویی آن را آماده قدرت‌نمایی و هنرنمایی بیشتر کرده بودند. فراوانی شعرهای رودکی با چنان استحکام و فارسی‌گرایی زبانی در آن دوره‌های نخستین، نشان از حرکتی چنین دارند؛ دورانی که حتی در دربار سامانی در زمان حیات رودکی، برخی شاعران دانشور ایرانی هنوز به عربی شعر می‌گفتند؛ نمونه آن ابوالحسن مرادی، شاعر دو زبانه است که در

مدح نصر بن احمد گفته است:

طالب الدنيا جميعاً
طالب ما ليس يوجد
أما الدنيا عروسٌ
زوجها نصر بن احمد

نصربن احمد، با دستگاه سامانیان رابطه برقرار کند (ن.ک: زرین کوب ص ۱۹۴). طبیعی بود که چنین دستگاه احیاشده ایرانی بتواند زمینه مناسبی برای استقلال فرهنگی ایجاد کند. «ماوراءالنهر از حیث توجه به علم و ادب در آن ایام تالی بغداد شد و مخصوصاً فرهنگ و زبان در آنجا اهمیت خاص یافت.» (زرین کوب، ص ۱۹۷). بدین گونه گویندگانی همچون رودکی با تمام استعداد و نبوغ خود، جایگاه مناسبی در آن یافتند و پایه‌های استقلال فرهنگی و زبانی را ریختند. در واقع باید رودکی را احیاگر زبان و فرهنگ فارسی دانست.

رودکی، در این اوضاع، در قرن سوم، چند دهه پس از قیام بابک و مازیار و شکست آنان به دنیا آمد. این قرن، دورانی است که نهضت‌های اجتماعی ایرانیان با شکست مواجه می‌شوند و رفته‌رفته ذهنیت ایرانیان به سمت زبان و فرهنگ خودی توجه پیدا می‌کند و میدان نوینی را برای مقاومت و استقلال خواهی می‌یابد. دوران اوجگیری رودکی مقارن با قدرت یافتن مردآویج زیاری (در سال ۳۱۶) بود و می‌دانیم که وی سودای زنده کردن ایران کهن را در سر داشت و سرانجام جان بر سر این کار گذاشت. تشییع جنازه مردآویج در ری (در سال ۳۲۳) نشان از تمایل مردم به او داشت، زیرا ابن‌اثیر نیز آن را «دیدنی» می‌خواند. (ن.ک: ابن‌اثیر، ج ۱۱، ص ۴۸۵۹). یکی دیگر از حوادث مهم دوران رودکی، حمله قرمطیان به مکه بود که عده زیادی از حاجیان را در مکه کشتند و روانداز کعبه و حجرالاسود را کتندند و با خود بردند (سال ۳۱۷). پیش از این نیز در سال ۳۰۹ حلاج به گرایش به قرمطیان متهم و اعدام شده بود. اینکه پس از کشتن حلاج و به دار آویختن سر او در بغداد، آن سر را برای عبرت خراسانیان به آن دیار فرستادند، تأیید می‌کند که حلاج در شرق ایران پیروانی داشته که با حکام بغداد موافق نبوده‌اند و در مقابل آن جبهه داشته‌اند. این امر را ابن‌اثیر تأیید می‌کند (ن.ک: ابن‌اثیر، ج ۱۱، ص ۴۷۰۷). به هر حال از طرفی در شرق، آزادی فکری و مذهبی بیشتری وجود داشته از طرف دیگر، گرایش‌های ضد بغداد و ضد خلافت گسترش افزون‌تری در آنجا داشته است. بیهوده نیست که شاعری می‌سراید:

امروز به هر حالی بغداد بخاراست

کجا میر خراسانست پیروزی آنجاست

بدون تردید رودکی که در این فضا تنفس می‌کرده و پرورده شده است به هر حال با آن اندیشه‌ها آشنایی و یا شاید نزدیکی داشته است. حتی برخی معتقدند که رودکی با اسماعیلیان همفکری و همکاری نیز داشته است. «در این ایام اسماعیلیان در دربار سامانی نفوذ کرده بودند تا آنجا که امیرنصر سامانی و ابوالفضل بلعمی وزیر دانش‌پرور او و عده‌ای از سران حکومت از هواداران این جماعت شده بودند؛ بنابراین گرایش رودکی به اسماعیلیان در چنان محیطی امری غیرعادی نیست.» (راوندی، ص ۱۲۰).

شاعری به نام معروفی نیز درباره رودکی می‌گوید:

از رودکی شنیدم سلطان شاعران

کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی

حتی ناصر خسرو که در اسماعیلی بودن او تردید نیست و می‌دانیم که وی یک شاعر ایدئولوژیک تندرو است و از هر کسی تمجید نمی‌کند مگر که به گونه‌ای همفکرش باشد، درباره رودکی می‌گوید:

جان را ز بهر مدحت آل رسول

گه رودکی و گاه حسان کنم

(دیوان ناصر خسرو، ص ۳۰۵)

و باز در جای دیگر می‌گوید:

اشعار زهد و پند بسی گفت است

آن تیره چشم شاعر روشن بین

آن خوانده‌ای، بخوان سخن حجت

رنگین به رنگ معنی و پند آگین

(دیوان ناصر خسرو، ص ۳۲۳)

وقتی ناصر خسرو کسی را «روشن‌بین» معرفی کند، پس بایست چیزهایی از او دیده و خوانده باشد که به گونه‌ای مطابق اندیشه‌های خودش باشد. هر چه هست، رودکی به هر حال در این فضا، در جریان احیا و تقویت زبان و فرهنگ پارسی، پرچمدار بزرگی بود و گویا در این زمینه به گونه‌ای نقش رهبری ادبی نیز داشته است؛ زیرا تمامی شاعران همزمان او بدون استثنا وی را استاد و سلطان شاعران خوانده‌اند و این به برتری مقام و مرتبه او دلالت دارد و البته به همت و نفوذ کلام او «در

وقتی می‌بینیم که این بلعمی دوم، تاریخ ایران باستان را به تاریخ طبری می‌افزاید، یقین بیشتری می‌یابیم که جنبش رودکی و دیگر فارسی‌گویان در حال بارآوری است؛ یعنی آنچه که فردوسی بزرگ نیز در دل آن رشد می‌کند و تا امروز هم همچنان ادامه دارد؛ هرچند دشمنان ایران و فرهنگ ایرانی نپسندند، هرچند کسانی همچون امام محمد غزالی به پیکار بی‌رحمانه علیه آن برخیزند و بستیزند.

رودکی را باید به گونه‌ای مبارز و پیشوای پرچمدار ادبی استقلال در جبهه فرهنگی دانست.

منابع و مأخذ

- ۱- آبروی، آرتور. جی، ادبیات کلاسیک فارسی، ترجمه اسدالله آزاد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۲- ابن‌اثیر، عزالدین، کامل، ج ۱۱، ترجمه حمیدرضا آریز، انتشارات اساطیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی، از رودکی تا بهار، ج ۱، نغمه زندگی، تهران، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳.
- ۴- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، بخش ۱، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران، ج ۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۷.
- ۶- طبری، محمدبن جریر، تفسیر طبری، به کوشش حبیب یغمایی، انتشارات توس، تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۶.
- ۷- قاضی منہاج سراج، طبقات ناصری، ج ۱، به کوشش عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۸- ناصر خسرو، دیوان اشعار، تصحیح حاجی سیدنصرالله تقوی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ چهارم، خرداد ۲۵۳۵ (۱۳۵۵).
- ۹- نظامی عروضی سمرقندی، چهارمقاله، تصحیح محمد معین، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ هشتم، ۱۳۶۴.

عهد سامانیان بود که شعر پارسی سال‌های نونهالی را پشت سر نهاد و به دوران جوانی و برومندی رسید» (آبروی، ص ۶۶). ماجرای که نظامی عروضی درباره شعر «بوی جوی مولیان» نقل می‌کند نیز می‌تواند به خوبی نشانگر قدرت و اهمیت و نفوذ کلام رودکی باشد.

به هر حال رودکی سالیانی دراز از حمایت و قربت درگاه امیرنصر بن احمد سامانی و وزیرانش، جیهانی و ابوالفضل بلعمی برخوردار بود. فرمانروایی نصر بن احمد از سال ۳۰۱ تا سال ۳۳۱ بود اما رودکی به سال ۳۲۵ از درگاه رانده شد. علت این رانده‌شدگی به هیچ وجه معلوم نیست. شاید کور شدن او نیز مربوط به همین دوران باشد و با جریاناتی در داخل حکومت ارتباط داشته باشد. «رانده شدن رودکی از دربار سامانیان با سقوط حامی وی، ابوالفضل بلعمی وزیر مقارن شد.» (آبروی، ۶۷). رودکی سه سال پس از رانده شدن، یعنی در سال ۳۲۸ در قریه پنج وفات یافت.

می‌دانیم که با وجود قصیده‌ها و مثنوی‌های متعدد رودکی، اشعار زیادی از او باقی نمانده است، اما همان مقدار نیز گرایش‌های زبانی و فرهنگی وی را نشان می‌دهد. او هنوز نمایاننده روحیه اصیل ایرانی است؛ روحیه‌ای شاد و متمایل به زندگی و زندگان؛ همان زنده‌گرایی و زندگی‌دوستی و شادمانی در رباعیات خیام نیز جلوه می‌کند و شاعرانی را که اصالت ایرانی خود را حفظ کرده‌اند، زیر سیطره دارد. حتی وقتی از پیری گلایه می‌کند، به آه و ناله نمی‌پردازد. این قصیده، تصویر زیبایی از پیری ارائه می‌دهد و آقای دکتر اسلامی ندوشن، با تیزبینی، این شعر رودکی را تصویری از سرگذشت ایران می‌داند؛ چراکه ایران نیز دورانی مثل رودکی را گذرانده بوده است. (ن.ک: اسلامی ندوشن، ص ۴۹)

ابوالفضل بلعمی می‌گفت: «رودکی در میان شاعران عرب و عجم نظیر ندارد.» (آبروی، ۷۱). این قضاوت در آن قرن، بیان یک واقعیت است؛ اما مقایسه او با شاعران عرب و برتری دادن رودکی بر آنان، گرایش فکری بلعمی را به روشنی فاش می‌سازد. بیهوده نیست که فرزند همین بلعمی نیز به ترجمه تاریخ طبری و تفسیر طبری همت می‌گمارد و جنبش ایران‌گرایی و فارسی‌گرایی را رشد بیشتری می‌دهد.